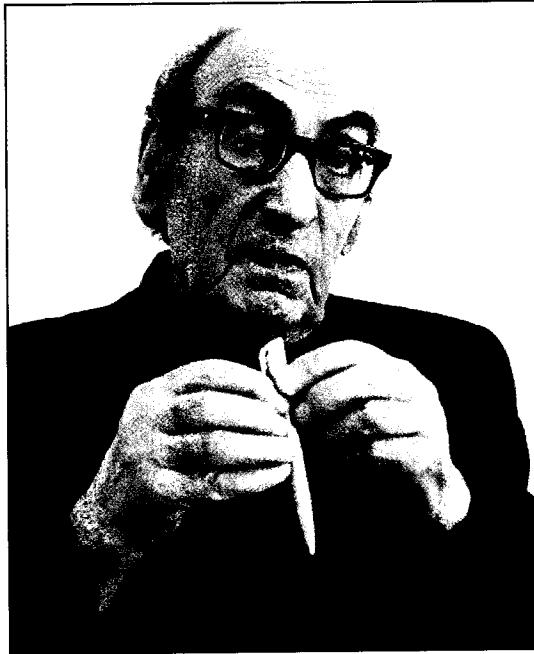


افسوس...

مهشید نونهالی



استاد سیدحسینی راهی سفری دیگر شد. چه می‌توان گفت که قلم را توان به‌جای آوردن قدر او نیست و زبان را تاب بیان حسرت نبود او. اما خاطره‌ای هست، از میان بسیار خاطره‌ها، که خود وصف اوست. روزی از نخستین سال‌های کار بر سر فرهنگ آثار، در اتاق کوچکی از ساختمان انتشارات سروش، زمانی که هنوز بسیاری کسان، شاید به روال معمول، به انجام رسیدن این طرح بزرگ را باور نداشتند. حرف از رفتن و ماندن و فرار مغزها بود. استاد سیدحسینی، مانند همیشه خوش‌سخن و پرخاطره، حکایت کرد که چگونه در اوایل انقلاب، یکی از بستگان بسیار نزدیکش که در امریکا ساکن بود، از ایشان دعوت کرد و حتی به‌جد خواست که او کشور را ترک کند و به آنجا برود تا، با توجه به مدرک تحصیلی و سابقه شغلی‌اش، مهندسی مخابرات، به زندگی آرام و بی‌دغدغه‌ای دور از سختی‌های زندگی در ایران ادامه دهد. و استاد سیدحسینی در پاسخ گفته بود: اگر امثال ما برویم تکلیف فرهنگ این مملکت چه می‌شود. فرهنگ را که نمی‌شود رها کرد. تازه من

خودم فرهنگ این مملکت، کجا بروم؟ و او ماند. راه گاهی هموار بود و بسیاری اوقات دشوار. و او ناملايمات بسیار دید، و دل شکستگی‌ها نیز. اما همواره در بطن فرهنگ این مرز و بوم استوار ماند و، آنگاه که در بستر بیماری بود، باز هم در فکر به‌پایان بردن کارِ دردست انجام و پیگیری برای دوباره فعال‌ساختن طرح متوقف مانده. حال که با ما نیست و در دل‌هامان هست، راهش راهمان باشد و عشق و وارستگی و مهربانی و افتادگی‌اش ره‌توشه‌مان. که علم بی همه این‌ها چیزی کم خواهد داشت. مباد آن روز که دست فرهنگ این آب و خاک از وجود چنین استادانی کوتاه بماند.

اما در ادامه این یادداشت مایلیم به یکی از آثار رضا سیدحسینی بپردازیم که تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته است. دائرةالمعارف هنر و ادبیات بی‌شک ناشناخته‌ترین کاری است که به پیشنهاد و سرپرستی استاد سیدحسینی آغاز شد. اما متأسفانه پس از انتشار جلد اول آن، کار گویا به دلیل کمبود بودجه متوقف ماند و کسالت و در پی آن بیماری استاد مانع از آن شد تا، همان‌طور که بارها در مورد فرهنگ آثار رخ داده بود، او پافشاری کند و بجنگد و بقبولاند و بار دیگر کار را به جریان بیندازد.

او خودش معتقد بود که این هم مجموعه دیگری خواهد شد به سترگی فرهنگ آثار. آخرین جلد فرهنگ آثار انتشار یافته بود و استاد سیدحسینی از دغدغه آن فارغ شده بود و فرهنگ آثار ایرانی اسلامی هم، زیر نظر استاد سمعی، به قول معروف روی غتک بود. روزی صحبت به اینجا کشید که کار تازه‌ای باید به‌دست گرفت. ایشان به من پیشنهاد کردند که درباره بخش موسیقی فرهنگ آثار که به آن پرداخته بودیم، به صورت مجلدی جداگانه، فکر کنم، کار جذابی بود. خصوصاً که می‌دانستم از حمایت ایشان برخوردار خواهم بود. اما من به این نتیجه رسیدم که بایستی باز هم کاری بزرگ را زیر نظر خود ایشان پی می‌گرفتیم. چون حیف بود اگر همه تجربه‌ای را که طی سال‌ها در فرهنگ آثار کسب کرده بودیم برای کار دیگری در همان فد و قواره به‌کار نمی‌بستیم.

اینجا بود که استاد سیدحسینی بحث دائرةالمعارف اونیورسالیس را پیش کشید که شاید معتبرترین دائرةالمعارف جهان باشد به این دلیل که دائرةالمعارف‌های بزرگ دیگر، مثل بریتانیکا و آمریکانا و لاروس بزرگ، در هر مدخل مطالب دقیق و گسترده‌ای را به شکل گزارشی فشرده و یکدست در اختیار خواننده قرار می‌دهند. در صورتی‌که مقاله‌های پیکره اونیورسالیس، که مشتمل بر ۲۴ جلد است، هر کدام، خصوصاً در علوم انسانی و هنر، خودش رساله‌ای است تحلیلی به‌قلم بزرگ‌ترین متخصصان هر مدخل، که سبک هر نویسنده در آن مشهود است و هر کدام چارچوب ادبی خود را دارد. در کنار این ۲۴ جلد،

چهار جلد تکمیلی هست که هم کار نمایه را می‌کند و هم مقاله‌های کوچکی به سیاق دایره‌المعارف‌های دیگر دارد.

البته آرزوی استاد سیدحسینی این بود که بنیادی شکل می‌گرفت با زیرمجموعه‌هایی از همه علوم نظری و انسانی و هنر با متخصص و کارشناس نخبه‌ای در رأس هریک، تا بتوان کل اونیورسالیس را ترجمه کرد. که بی‌شک کاری می‌شد کارستان. به هر حال این موقعیت دست داد که، در پی صحبت‌های استاد سیدحسینی با مدیر وقت مرکز مطالعات و تحقیقات هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، جناب آقای لاهوتی، بخش هنر و ادبیات اونیورسالیس در آن مرکز کار شود. مدخل‌های هنر و ادبیات استخراج شد و عنوان‌ها از همان ابتدا ترجمه شد تا برای جلد اول الفبایی شود. با مشورت استاد سیدحسینی مترجمان، بنا به تخصصشان انتخاب شدند و کار با شور و شوق شروع شد. البته گره بعضی مقاله‌ها جز به دست اساتید باز نمی‌شد. مثل مقاله سی‌صفحه‌ای ارسطو که استاد سعادت لطف کردند و، با همه مشغله‌ای که در فرهنگستان و در سرپرستی دانشنامه زبان و ادب پارسی داشتند، زحمت آن را کشیدند؛ یا مقاله ابن‌خلدون که استاد سمیعی ترجمه کردند، یا ویرایش ابن عربی که آن را هم استاد سمیعی، باوجود مسئولیت‌های چندجانبه، به‌عهده گرفتند. جلد اول دایره‌المعارف هنر و ادبیات با زیر عنوان برگرفته از دایره‌المعارف اونیورسالیس بعد از یک سال و نیم کار شبانه‌روزی گروه، با همه فراز و نشیب‌هایی که درگیر آن بودیم پایان گرفت. اما در آخرین روزهای قبل از انتشار و زمانی که کار در لیتوگرافی بود، متوجه شدیم که جلد آن با اشتباهاتی چاپ شده و کتاب برخلاف آنچه قرار بود و بدون اطلاع گرافیست گروه، صحافی و جلد شده. این بخش دیگر از عهده گروه ویراستاری خارج بود و فقط سرپرست می‌توانست جلو کار را بگیرد. بلافاصله به استاد سیدحسینی اطلاع دادیم و ایشان هم سرسختانه مانع انتشار کتاب به آن صورت شدند و ظرف چهل و هشت ساعت کار بی‌وقفه و با اینکه قرار نبود جلد روکش داشته باشد، روکشی تهیه شد تا مشکلات جلد را بپوشاند و در صورت ادامه کار بشود همان طرح را روی جلد گالینگور پیاده کرد. به این ترتیب، جلد اول از هفت جلد پیش‌بینی‌شده دایره‌المعارف هنر و ادبیات منتشر شد و همان‌جا متوقف ماند، درحالی‌که بخش زیادی از مقاله‌های مربوط به جلد دوم ترجمه شده و حتی بعضی از آن‌ها ویرایش هم شده است. و اما نشست امروز تحت عنوان «سیدحسینی در آینه آثارش» برگزار شده. پس خوب است که به عکس او در این آینه هم نظر بیندازیم.

بر سر مزار استاد سیدحسینی گفتم که او یک دنیا عشق به فرهنگ این سرزمین بود، یک دنیا علم بود، یک دنیا حلم بود، یک دنیا مهربانی بود، یک دنیا دلافسردگی بود و با این همه یک دنیا شور زندگی بود.

یک دنیا عشق به فرهنگ این سرزمین بود و همین او را واداشت که همواره در راه اعتلای اندیشه و در راه فرهنگ‌سازی بکوشد و حتی زمانی که دیگر خسته بود و دل‌مرده از فاجعه‌ای جانسوز و توان‌فرسا، بازهم به کار دشوار و پرمسئولیت چنین مجموعه‌ای پرداخت و تا آنجا که توان داشت کوشید طبق روال همیشگی‌اش تمام مطالب را به دقت بخواند، یک بار نسخه اولیه را، یعنی بعد از اتمام ویرایش‌های محتوایی و فنی و حروف‌چینی و صفحه‌آرایی اولیه و یک بار، باز هم از ابتدا تا انتها، نسخه نهایی را.

یک دنیا علم بود. هسته مرکزی کار، مرکب از ویراستاران و گرافیست، به اتکای همین علم بود که به رغم دشواری کار، با خیال راحت و طیب خاطر، گوش به زنگ کوچک‌ترین توصیه‌ها و تغییرات بودند، حتی اگر قرار بود در آخرین لحظات صفحاتی تغییر کند.

یک دنیا حلم بود. همیشه و در برابر همه نامالایمات، که در زندگی‌اش زیاد دید اما همه را با دلی سنگین اما رویی خوش تاب آورد. چیزی که در طرح‌های بزرگ و درازمدت از آن گریزی نیست و اگر بخواهی کار را به آخر برسانی باید چنین باشی.

یک دنیا مهربانی بود. در همه حال. هرآنچه در ذهن داشت می‌بخشید و کمتری دریغی نمی‌کرد. و در راه علم و فرهنگ به‌سادگی از مال هم می‌گذشت. مهم این بود که طرح آغاز شده، که به مفیدبودن آن اعتقاد داشت به انجام برسد.

یک دنیا دلافسردگی بود و با این حال یک دنیا شور زندگی.

دل‌افسرده از زمانه، از کج‌فهمی‌ها، از اخلال‌ها، از بی‌خردی‌ها، و از واقعه‌ها. اما در همان بستر بیماری، چه لذت‌بخش بود آن یکی دو باری که شور اندیشه و فرهنگ غلبه کرد و او گفت: این‌طوری نمی‌شه. این‌دفعه از این تخت که آمدم پایین، خودم باید بیفتم دنبالش.

دائرةالمعارف هنر و ادبیات را می‌گفت. افسوس... □